

هو العليم

كيفية نماز اولياء خدا

طرح مباني اسلام - رمضان المبارك ١٤٣٩ هجرى قمرى - جلسه ١:

بيانات

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانى

قدس الله سره

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين
و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

علت علاقه علامه طهرانی به شنیدن سخنرانی

سابق از مرحوم آقا می شنیدیم - تا این اواخر هم بود - ایشان می گفتند:

دلم می خواهد بنشینم بعد افراد صحبت کنند، نصیحت کنند و من گوش بدهم؛ دلم می خواهد بنشینم گوش بدهم و چقدر بهره می برم!

این مسئله برای ما خیلی قابل درک نبود، اگر قرار بر رسیدن به معانی و حقایق هست، خب این بزرگان اولی هستند؛ چون اینها به آن واقع و حقیقت رسیده اند؛ اما ما به الفاظی و لفاظی و دفتر و دستک و این مسائل، چیزهایی سرهم می کنیم.

الآن می بینم مثل اینکه حرف ایشان خیلی بی حساب هم نبود؛ چون دیگر خودم دلم می خواهد فقط بنشینم و مستمع باشم، جدی می گویم! اصلاً حال من دیگر این طور است. فقط مستمع باشم و روی آن مطالبی که خب به نظر ما می رسد فکر کنیم. گاهی اوقات می شود مثلاً در قم همین مجالس که هست و همین رفقا که صحبت می کنند، گاهی اوقات بعضی از مطالبشان - حتی یک روز - فکر من را می گیرد، با آن مشغول هستم، و آن را در جهات مختلف ارزیابی می کنم، و گاهی اوقات می بینم عجب، چه مطلب بدیعی به نظر آنها رسیده که به نظر من اصلاً نمی رسیده یا نسبتاً نرسیده بوده است.

بعد [از این مطلب]، الآن احساس می کنم که شاید منظور آقا این بوده که مثلاً این صحبتی که شخص می کند خب آن حقیقت و معنا در نفس و در ذهن می آید و او این را می پروراند، سبک سنگینی می کند، بعد این را با زبان یا با قلم از نفسش اخراج و اظهار می کند، از نفسش این را اخراج می کند. ولی در مقام استماع دیگر

انسان این را از خودش تجزیه و تحلیل نمی‌کند، آن مطالبی که به نظر می‌رسد همان مطالب در ذهن می‌آید، همان مطالب می‌آید و انسان دیگر خودش آن مسئله و مطلب را دستکاری نمی‌کند و این خیلی فرق می‌کند!

دستور علامه طهرانی در وقت قرآن خواندن

یکی از دستوراتی که مرحوم آقا به شاگردانشان می‌دادند این بود: «وقتی قرآن می‌خوانند خود را مستمع، و قاری را خداوند فرض کنند.» در واقع این قرائت ظهور آن اسم مُلهم و مفیض و مُسمع او است، یعنی انسان در دو شخصیت حرکت می‌کند؛ شخصیت اول خودش است که می‌شنود و مطالب را درک می‌کند، شخصیت دوم اینکه خودش دارد به خودش می‌گوید، خودش این آیات و معانی را از طرف خدا به خودش القا می‌کند. و او فقط یک جنبه واسطی دارد، واسطه است: ولی چیزی در خودش نیست او مثل رودخانه‌ای است که آب در آن جاری می‌شود. و این رودخانه خودش کاره‌ای نیست فقط فضایی است که این آب در آن جاری می‌شود. و این آب را به مزارع و باغات و کشاورزی و منازل می‌رساند، حالا رودخانه بیاید به خودش بگوید «این من بودم!» به آن می‌گوییم نه، تو نبودی، هرچه بود آب است، منتهی این آب بالأخره جایی می‌خواهد، یا لوله یا جوی آب یا اینکه رودخانه بالأخره اینها همه ظرف هستند. خب در این نگاه ما می‌شویم ظرف، آنکه القا می‌کند آن پروردگار است، او این مطالب را القا می‌کند، پس انسان احساس می‌کند مخاطب این آیات خود او است، این احساس را می‌کند و این معنا دائماً قوی و قوی‌تر می‌شود تا اینکه احساس می‌کند گوینده و شنونده یکی است، این مرتبه دیگر بالاترین حد برای درک شهودی این مسئله و قضیه است.

حالات عجیب امام صادق در نماز

لذا روایتش هست و مرحوم آقا آورده‌اند^۱ که دیده شده حضرت امام صادق علیه السلام وقتی که نماز می‌خواندند مثلاً وقتی ایشان به ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ رسیدند مدام شروع کردند به گفتن ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۲، ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ بعد یک دفعه حضرت افتادند، این ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ مدام حضرت را جلو می‌برد و مدام به آن مرتبه وحدت نزدیک می‌کرد، آنقدر نزدیک کرد تا اینکه آن تجلی وحدت آن قدر قوی بود که حضرت در قبال او نتوانستند آن مقام جمعیت را حفظ کنند و بدن افتاد. [بدن دیگر تحمل نداشت]

از حضرت سؤال کردند که چرا این طوری شد؟ حضرت فرمودند:

من وقتی که به این آیه و فقره رسیدم، مدام احساس کردم که کس دیگری با من خطاب می‌کند. و من

۱. انوار الملکوت، ج ۱، ص: ۱۵۳

۲. سوره فاتحه (۱) آیه ۵

مشکوک شدم، دوباره گفتم که دوباره آن خطاب را بشنوم، سه باره گفتم تا سه باره بشنوم، تا اینکه یک مرتبه دیدم آن کسی که خطاب می‌کند و این کسی که مورد خطاب قرار می‌شود هر دو یکی است^۱ آن وقت در آنجا دیگر این بدن نمی‌تواند آن فشارهای اشراقی را تحمل کند. و افرادی دیگری هم پیدا می‌شدند، بقیه افراد، انبیا، پیغمبر، از همین مسائل و مطالب بوده.

حالات معنوی آقای حداد در هنگام وضو

مرحوم آقا راجع به آقای حداد می‌فرمودند:

گاهی از اوقات شب که ایشان می‌رفتند برای اینکه وضو بگیرند دیگر کسی از ایشان خبر نداشت، که مثلاً به اطاق برگردند، نزدیک‌های صبح می‌رفتند و می‌دیدند که (حالا کسی از همان افراد آن طبقه بلند می‌شده است) ایشان همان‌طور در کنار آن دستشویی که داشتند وضو می‌گرفتند، افتاده‌اند یا روی زمین افتاده‌اند یا نشسته‌اند و هیچ حرکتی ندارند. گاهی اوقات خودشان به حال می‌آمدند و گاهی اوقات هم به واسطه سببی [متوجه می‌شدند] و این مسائل برای ایشان خیلی اتفاق می‌افتاد

این هم همان است؛ یعنی وقتی که می‌خواهد وضو بگیرد یک مرتبه چنان آن عالم طهارت می‌آید و او را می‌گیرد و در خود جذب می‌کند که بدن نمی‌تواند دوام بیاورد. خلاصه توان ندارد و همان‌جا می‌افتد.

جایگاه نماز در احکام ظاهری

آن وقت شما ببینید، این احکامی که بعضی‌ها می‌دهند مثلاً: «در نماز باید انسان قصد واقعی این معانی را نداشته باشد!» یعنی روزنامه بخواند! معنایش این است، حالا روزنامه هم بخواند باز هم معنای آن روزنامه را می‌فهمد، یعنی وقتی که شما می‌گویید ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲ شما فقط موظف هستید این عبارت را بخوانید به معنایش نباید کار داشته باشید؛ چون اصلاً شما که نمی‌فهمید ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ چیست؛ پس یک حرف

^۱ . المحجّة البيضاء، ج ۱، ص ۳۵۲، به نقل از بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۹۷:

إِنَّهُ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَالَةِ لِحِقَتِهِ فِي الصَّلَاةِ حَتَّى خَرَّ مَعْشِيًّا عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ:

مَا زِلْتُ أَرُدُّ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى قَلْبِي حَتَّى سَمِعْتُهَا مِنَ الْمُتَكَلِّمِ بِهَا، فَلَمْ يَلْبَثْ جِسْمِي لِمُعَايَنَةِ قُدْرَتِهِ.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که چطور در هنگام نماز و قرائت حمد حالتی بر آن حضرت غالب شد که بیهوش بروی زمین افتاد، وقتی که حضرت به حال اعتدال در آمدند فرمودند:

پیوسته این آیه را در قلبم مرور می‌کردم تا اینکه از زبان نازل کننده آن آنرا شنیدم دیگر جسم من یارای

تحمل یک چنین عنایت و افاضه‌ای را نداشت و بر زمین افتاد.

؛ و ظاهراً مراد از هذه الآية در کلام حضرت «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» است، کما آنکه در فلاح السائل به همین قسم از کلینی

نقل کرده است

^۲ . سوره فاتحه (۱) آیه ۱

لعوی زدید، یا اینکه وقتی که می گوید ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ خب واقعاً که ما او را عبادت نمی کنیم، [بله] یک عبادت ظاهری هست! حالا که این طور هست؛ پس ما مکلف هستیم به اینکه این عبارت را بخوانیم و کاری به معنایش نداشته باشیم، حالا هر چه می خواهد باشد!

یا فرض کنید ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ خب ما که مخاطب ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ﴾ نیستیم بگو ای پیغمبر ﴿هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾! خب ما که پیغمبر نیستیم؛ پس برای چه به ما می گویند: بخوان؟! این هم باید بگوییم: چون به ما گفتند: «بخوان»، می خوانیم. اگر نمی گفتند، نه! نمی خواندیم. با خطاب ام کلثوم و ننه کلثوم یکی بود، فرقی نمی کرد! حالا گفتند: «بخوان»، بگو ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ از ترس اینکه فردا یقه مان را بگیرند، ما می خوانیم! خب این نماز شد؟! واقعاً این نماز است؟! وقتی می گوئیم ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ بگوییم که «آره من اصلاً کاری به معنایش ندارم به من گفتند این را بخوان!» این چه نمازی است؟! این چه حضوری است؟! حالا چه کسی اینها را می گفت؛ کسانی که نود سال استخوانشان را در فقه و اصول خرد کرده بودند، اینها به افراد و به مقلدین این طوری دستور می دهند! وای به حال مقلدینی که بیایند و سی سال، چهل سال، عمر خود را از افرادی تقلید کنند که نهایت معرفت آنها این است که بگویند: «کاری نداشته باش به اینکه معنای این قرآن چیست؟ برو دنبال کار خودت، اگر گفتند "بخوان"، بخوان دیگر، تا فردا تو را کتک زنند» همین! این نازل ترین مرتب از معرفت است، در وقتی که انسان می خواهد از این دنیا برود.

یا آن عارفی مثل آقای قاضی که می گوید:

اصلاً باید از معنا هم حتی بگذری فقط خودت را در مقابل حضور پروردگار احساس کنی

این حتی بالاتر از احضار معنا و این چیزها است.

نماز مرحوم مطهری و دستور آقای حداد

خیلی جالب بود آن جریان صحبت مرحوم مطهری با آقای حداد که در جواب سؤال ایشان که: «شما چطور نماز می خوانید؟» آقای مطهری گفتند: «من دفع خواطر می کنم!» خب کسی که دفع خواطر بکند دیگر حواسش کجاست؟! مثلاً فرض کنید که شما دیدن رفیقتان می روید و چیزی فکر شما را از بیرون مشغول کرده باشد وقتی نزد او می روید، هر چه با او حرف می زنید، فکر شما دنبال و مشغول آن [مطلب بیرون] است اصلاً نمی فهمید چه گفتید و چه شنیدید؛ چون همه ذهن شما درگیر آن فکری هست، که - حالا مثلاً فکر ناگواری یا مسئله ای بوده - شما را درگیر کرده است. یا در قبال او نشسته اید و دائماً در ذهن خود تصورات و توهمات را می آورید و می برید؛ ولی اصلاً شما نه حضوری نه درکی فهمیدید

^۱. سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱

[یعنی] کاری نکرديد، فايده ندارد.

آقاي حداد مي گويند كه:

خب حالا اينكه شما دفع خواطر مي كني آخر اينجا جايش نيست، آن خواطر را بايد بيرون دفع كرد، وقتي كه تكبير بسته مي شود ديگر خاطره‌اي نماند، شما تكبير مي بنديد تازه مي رويد دنبال دفع خواطر! پس كي دنبال خدا مي رويد؟!^۱

شما مي رويد كه با خدا حرف بزني يا [با خود حرف مي زني و مي گويد: «ملاقاتي كه امروز با فلان آقا كردم، چطور جوابش را دادم. اين را چطور [از ذهنم] بزنم کنار؟!» «فلان كس كه اين طور به من حرف زده، چطوري جواب او را دادم. اين را چطور [از ذهنم] بزنم کنار؟!» عجب! خب اين [افكار] مياد ديگر؛ چون شيطان كه آرام نمي نشيند اين را مي بريد يكي ديگر را مي فرستد، آن را دفع مي كنيد، سومي را مي فرستد، إلی ماشاءالله هم دارد، اگر شده از زمين و زمان و ماه و كهكشان هم كه شده مدام مي كشاند، نمي دانم نپتون كجاست و چند كيلومتر است؟! آقا، به تو چه ربطي دارد، حالا ستاره نپتون و اورانوس و پلینوس و اين حرف‌ها چيست؟! جدي سر نماز! آخر چيزي كه اصلاً تا حالا به فكر ما نرسيده، سر نماز مي آيد، خب آن وقت مدام بايد آن را رد كني، مدام بايد آن را رد كني، اگر رد نكني، مي ايستد، تشریف نمي برد، همه مي ايستند! آن وقت اينجا است كه ايشان مي گويند: «به جاي دفع خواطر فقط توجه به يك طرف كن» ديگر آن خاطر ديگر مي رود. چون وقتي بيايد ديگر آن از بين مي برد، ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾^۲ آن جنبه قهرت مي آيد کنار مي زند و ديگر غيري را (همه غيرهاي اعتباري) باقي نمي گذارد.

عبادت در مكتب عرفان و ديگر مكاتب

پس ببينيد، چقدر اين مكتب با ساير مكاتب و شرايع فاصله دارد، اصلاً از زمين تا آسمان فاصله دارد. آن مي گويد: «نماز بخوان فقط به عنوان حكايه» بخوان و اصلاً نه كاري به معنا داشته باش، هيچ كس، نه خدا و نه پيغمبري، همين كه الله اكبر گفتي و دوتا الاكلنگ و جفتك انداختي همين كافي است! همين قدر بيشتر از ما نخواستند. اين مي گويد: «وقتي كه مي خواهی بيایي اصلاً بايد از معنا هم رد بشوی؛ از آن معنا و مفهوم هم بايد رد شوی» آن معنا را در ذهن و ته دل بايد داشته باشی؛ ولي خودت را با فوق آن معنا بايد احساس كني، آن معنا را در زير و توجه هم از رو، به طور دو خط كه يكي مافوق ديگري است همين طوري حركت كند بيايد جلو.

نه معنا از بين برود و اصلاً ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ يعني بيخود، ك شك، ﴿الزَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ يعني ك شك، نه! و

۱. روح مجرد، متن، ص: ۱۶۱ و ۱۶۲

۲. قسمتی از سوره انعام (۶) آیه ۱۸.

نه اینکه در معنا بمانی، بعد آن ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ رحمن چیست؟ رحیم چیست؟ موارد استعمالش چیست؟ عجب! خدا پس کجا رفت؟! اینکه نشد، این آن معنای جمعی است که این هر دو را [شامل می شود]. امام صادق در این معنا بودند. در توجه به این دو خطی که بر هر دو خط حرکت و سیر نفس به سوی خدا در آنجا شروع و ختم می شده است.

خیلی باید از خدا شاکر باشیم، واقعاً باید از خدا شاکر باشیم که خدا چه متنی بر ما گذاشته!

حکایتی درباره نماز از مرحوم مؤلف

آن زمان هایی که ما فیضیه می رفتیم، من هر روز غروب ها نماز مرحوم آقا شیخ محمد علی اراکی می رفتم؛ چون من به مرحوم آقا گفته بودم آقا جان، قم که می روم، نماز فلانی بروم؟ - یک شخص را گفته بودم - ایشان گفتند: «برو نماز آقا شیخ محمد علی اراکی.» دیگر ما شبها به نماز ایشان در فیضیه می رفتیم و بعد به حجره برمی گشتیم. هر روز یک ساعت به غروب دیگر مطالعه و اینها نمی کردیم، حرم می رفتیم و بعد به فیضیه برمی گشتیم، و مدتی می نشستیم و یک ربع، بیست دقیقه، نیم ساعت و بعد نماز ایشان شروع می شد. و نماز می خواندیم و به حجره می آمدیم،

یک دفعه من سر تشهد نشسته بودم، یک خرده همچین کمرم حالا سیخ سیخ عین بتن نبود همچین یک خرده ای انحناء داشت، شیخ ریش سفیدی نشسته بود، - اسمش را نمی دانم چیست، ولی [همیشه] آنجا بود - آقا این دستش را آورد پشت ما، به پشت ما یک ضربه زد، یک دفعه شوکه شدیم، این طوری شدیم این چه می گوید؟! چرا به پشت ما می زند، چیزی پیدا کرده؟! خلاصه ما که نفهمیدیم برای چه می زند، دوباره یک خرده سرم خم شد، یکی دیگر از این پشت به ما زد، من فهمیدم که او برای همین خم شدن می زند، خب ما هم از آنجایی که یک چیزیمان می شد مدام سرم را خم می کردیم و او دائماً می زد، دوباره یک خرده سرم خم می شد و او هم به پشت به ما می زد. این تا دم سلام شش هفت دفعه زد، این مأموریت داشت کمر ما را راست کند! وقتی تمام شد گفت: آقا چرا شما رعایت نمی کنید؟ گفتم: چی را رعایت نمی کنم؟ گفت: که باید در حال نشسته این طوری باشی با من لج می کنی؟ گفتم که اصلاً چه کسی شما را مامور کمر من کرده؟ و آقا جان! تو بنشین تشهد خودت را بخوان، به تو چه ربطی دارد که من راست می شوم یا خم می شوم؟ سجد می روم چه ربطی به تو دارد؟ گفت: آقا، تازه حرف هم دارد! گفتم تو مامور کمر من هستی؟!

حالا تو که مامور کمر من هستی، پس خدا کجا رفت؟ چشم تو همه به این است که این دوباره خم شده، گفتم من هم یک چیزیم می شد آخر دیگر من هم که بچه سر به راهی نبودم گفتم اینکه این طوری می کند حالا بگذار، سرکارش بگذاریم، من حدود نوزده سالم بود. خلاصه گفتم تو مامور کمر من هستی که دائماً کمر من را راست می کنی؟ توجه می کنید؟! خب این چه نمازی شد؟ بنده خدا، تو که این طوری می کنی پس همه نماز

تو همین طوری است از آن اولی که تکبیر می‌گویی تا آن آخری که می‌خواهی کمر ما را راست کنی، همه اوضاع در همین مسیر حرکت می‌کنی.

کیفیت نماز آقای حداد و مقایسه آن با دیگران

تا اینکه آقا، یک دفعه در کنار آقای حداد می‌ایستید همین که الله اکبر می‌گوید اصلاً می‌بینید، رفت! اصلاً معلوم نیست کجا رفت، یعنی جداً ایشان این طوری بودند، وقتی که الله اکبر می‌گفتند اگر در چشمه‌هایشان نگاه می‌کردیم، می‌دیدیم چشم جای دیگر است. ممکن است حالا به جلو [نگاه کند]؛ مثلاً دیدید گاهی اوقات بعضی‌ها یا بچه‌ها مات می‌شوند چشمشان یک جا مات می‌شود، مدام دستش را تکان می‌دهید یک دفعه متوجه می‌شود، ایشان اصلاً این طوری بودند وقتی که تکبیر می‌گفتند چشمشان مثل همین چشم این افراد دیگر اصلاً تغییر حالت می‌داد. این هم یک نماز است، آن یک شخص است، این هم یک شخص است!

الحمدلله، خدا را شکر که اینها بودند و ما را به این مسائل و به این قضایا آشنا و وارد کردند.

دیگران را نگاه می‌کنید که می‌رود نماز بخواند، موبایلش را هم کنار مهرش می‌برد و همان جا می‌گذارد، خب موبایل را حداقل روی طاقچه بگذار. من خود دیدم اصلاً، یک دفعه یک جا - منزل یکی از اشخاص - رفته بودم، او نماز می‌خواند و متوجه نشده بود که من حالا آمده‌ام و پشت روی صندلی نشستم، یک دفعه وسط رکوع این جناب موبایلش شروع کرد بوق زدن! او سریعاً تا قبل از اینکه برود سجده، رفت و با [گوشه چشم] نگاه می‌کرد که و مثلاً ببیند که این کیست تا بعد با او تماس بگیرد بعد به سجده رفت! این هم یک نماز است! خب این نشان می‌دهد که اصلاً حال و هوای ما در نماز و عبادت یا در قرآن یک چیز پرت و پلائی است، اصلاً یک چیزی است، مسائلی است. دیگر خدا دست ما را بگیرد و با این معانی و حقایق ما را آشنا کند، فهم و معرفت آن را بدهد و آشنا کند.

مرحوم علامه و تثبیت معانی و حقایق توسط حداد

یک دفعه مرحوم آقا می‌فرمودند:

گاهی اتفاق می‌افتاد که با آقای حداد به همین قبرستان کربلا که خودشان در آن دفن هستند، می‌رفتیم، موقع مغرب بود که به آنجا می‌رفتیم (مرحوم آقا برای نماز جلو می‌ایستادند ولی صبح‌ها همیشه یا خیلی اوقات آقای حداد جلو می‌ایستادند، ولی غروب‌ها یا گاهی اوقات آقا جلو می‌ایستادند.) بعد آقای حداد به من می‌گفتند «سوره‌های بلند بخوان» من هم سوره‌های توحیدی حدید و حشر و اینها را می‌خواند. من در نماز احساس می‌کردم که یک قوه‌ای دائماً می‌آید و من را روی آن حقایق و معانی می‌ایستاند و دائماً من را تثبیت می‌کند! «کاملاً برای من این مسئله محسوس بود که انگار مدام تمرکز و توجه دائماً

بیشتر می شود، تثبیت روی این معانی و این الفاظ مدام بیشتر می شود.^۱

آقای حداد هم که می گفتند سوره بلند بخوان یعنی ما از عقب ریموت کنترل دستمان است و می دانیم چه کار کنیم، هرچه بیشتر باشد این قضیه بیشتر است. خوب این چه نمازی است؟ پس ما چه می خوانیم! آنها چه می خوانند؟ آن نمازی که آنها می خواندند و [عبادتی که] می کردند دیگر خوش به حالشان. ان شاء الله خدا دست ما را هم بگیرد و ببرد از آن چیزهایی که یک خرده اش را دیدیم نه اینکه چشیدیم از آن چیزهایی که دیدیم بچشانند الهی امین.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ . سید پیرمردی که بعداً جزو مخالفین شد او هم یک دفعه همراه ما بود و مرحوم آقا آنجا سوره حشر و حدید خواندند، این هم خوب پیر بود و دیگر وقتی نماز تمام شد دست گذاشت به کمرش گفت والله انکسر ظهري،